

بررسی ضمائر شأن و قصه در قرآن کریم

محمدعلی سلمانی مروست^{۱*}، مهدیه جعفری ندوشن^۲

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه یزد

۲- کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه یزد

salmani_m@yazd.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۰۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۱/۱۷

چکیده:

شأن و قصه، ضمیر مفرد غایبی است که به وسیله‌ی جمله‌ی بعد از خود تفسیر می‌شود. این ضمیر، گاه به صورت منفصل مرفوع، گاه متصل منصوب و گاه به صورت مقدر می‌آید. ضمیر شأن را با عبارت «شأن» یا امر چنین است و ضمیر قصه را نیز با عبارت «قصه و داستان چنین است» تعبیر می‌کنند. این ضمیر را ضمیر حدیث، ضمیر مجهول و... نیز نامیده‌اند.

در قرآن در موارد متعددی از این ساختار استفاده شده است و بیشتر برای بزرگداشت امری به کار رفته است که در مورد آن سخن گفته می‌شود. تاکنون، تحقیقی در مورد ضمیر شأن و موارد آن در قرآن به شکل خاص، صورت نگرفته است و آنچه در این خصوص بیان شده در تفاسیر و منابع اعراب‌القرآن و منابع نحوی پراکنده است.

هدف این مقاله، تبیین مواردی است که در قرآن، ضمیر شأن یا قصه انگاشته شده و بیان و بررسی آرای دانشمندان اسلامی در این خصوص، نتیجه‌گیری و همچنین تبیین موضوعاتی است که برای بیان آن در قرآن از ضمیر شأن و قصه استفاده شده است.

براساس این تحقیق، مواردی که در قرآن، ضمیر شأن یا قصه انگاشته شده حدود ۵۲ مورد است که دانشمندان اسلامی درباره‌ی ۲۸ ضمیر، اتفاق نظر و ۲۴ مورد دیگر، اختلاف داشته‌اند. همین اختلاف‌ها ضروری می‌نماید تا موضوع، به صورت مجزا بررسی شده و گامی دیگر در جهت شناخت رموز ادبی این کتاب آسمانی برداشته شود.

کلیدواژه‌ها: ضمیر شأن، ضمیر قصه، قرآن کریم، نحو.

۱. مقدمه

برای ضمیر شأن و قصه احکامی ذکر شده که موجب تمایز آن با دیگر ضمائر شده است.

«ابن هشام» در این خصوص گوید این ضمیر از پنج جهت مخالف با قاعده و قیاس است که عبارت‌اند از: الف) بازگشت این ضمیر به مابعد لازم است و جایز نیست جمله‌ی مفسره یا جزئی از آن بر ضمیر مقدم شود. ب) مفسر ضمیر شأن باید جمله باشد، حال آنکه مفسر هیچ ضمیر دیگری جمله نیست. ج) برای این ضمیر هیچ تابعی آورده نمی‌شود؛ بنابراین نه تأکید می‌شود و نه چیزی به آن عطف می‌شود و نه برای آن بدل آورده می‌شود. د) هیچ عاملی جز ابتدائیت یا یکی از نواسخ در ضمیر شأن عمل نمی‌کند. ه) این ضمیر دایماً مفرد بوده و مثنی و جمع نمی‌شود؛ هر چند مفسر آن به صورت دو جمله یا بیشتر باشد. ابن هشام با توجه به این وجوه می‌افزاید تا زمانی که بتوان ضمیر را به اسم معینی ارجاع داد حمل آن بر ضمیر شأن جایز نیست (ابن هشام، ۱۴۱۰ق: ۲/ ۶۳۶-۶۳۸). در این خصوص موارد دیگری نیز گفته شده که عبارت‌اند از: الف) کاربرد آن باید برای امر مهمی باشد. (استرآبادی، ۱۴۱۹ق: ۶۷۳؛ شرتونی، ۱۳۷۷ش: ۴/ ۲۳۲). ب) جمله‌ی مفسر باید خبری باشد؛ نه طلبی و نه انشایی. (سیوطی، بی‌تا: ۱/ ۲۷۳؛ شرتونی، ۱۳۷۷ش: ۴/ ۲۳۲). ج) به هر دو جزء جمله‌ی مفسر تصریح شود. (سیوطی، بی‌تا: ۱/ ۲۷۲) د) ضمیری از جمله مفسر به ضمیر شأن باز نمی‌گردد (استرآبادی، ۱۴۱۹ق: ۳/ ۷۰؛ شرتونی، ۱۳۷۷ش: ۴/ ۲۳۳). ه) اسم ظاهر به جای آن نمی‌نشیند (یعقوب، ۱۳۷۹ش: ۴۲۷). و) مفسر آن محلی از اعراب دارد؛ حال آنکه سایر جملات مفسره، محلی از اعراب ندارند (همان). ز) این ضمیر همیشه به صورت غایب است (استرآبادی، ۱۴۱۹ق: ۳/ ۶۸؛ ذهنی، ۱۳۶۶ش: ۲۸۹). علاوه بر آنچه گفته شد، ابن طراوة گوید: ضمیر شأن و قصه، حرف است؛ زیرا هنگامی که بر «إن» وارد شود آن را از عمل بازمی‌دارد؛ همان‌گونه که مای کافه این کار را انجام می‌دهد و همچنین هنگامی که بر افعال ناسخه وارد شود، آن را از عمل بازمی‌دارد (سیوطی، بی‌تا: ۱/ ۲۷۲) ابوحیان نیز بر همین عقیده است (همان). با وجود این احکام محدودکننده و تصریح دانشمندان مبنی بر عدم جواز حمل ضمیر بر ضمیر شأن، در صورت امکان حمل آن بر دیگری، مشاهده می‌شود که برخی در تشخیص ضمائر شأن، راه افراط پیموده‌اند؛ حال آنکه با دقت و تأمل بیشتر، این موارد محدودتر و به حدود نصف می‌رسد. اینک با ذکر مواردی که در قرآن، ضمیر شأن پنداشته شده، آرای دانشمندان اسلامی در خصوص آن‌ها بیان، بررسی و نقد می‌شود؛ سپس با توجه به معیارهایی چون: تناسب با ظاهر و معنای آیه، جواز عود ضمیر به یک اسم معلوم، تجویز دانشمندان اسلامی، تناسب با شأن نزول، اجتناب از تقدیر و تأویل‌های تکلف‌آمیز و سهولت،

نظر برتر مطرح می‌شود.

۱. آیه‌ی ۸۵ سوره‌ی بقره ﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِّنْ دِينِكُمْ تَنْظُرُونَ عَلَيْهِم بِآلَاتِهِم وَالْعَذَابِ وَإِن يَأْتُواكُمُ اسْرِيًّا تَفْدُوهُمْ وَهُمْ مَحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ...﴾

دیدگاه‌های متفاوت قرآن‌پژوهان در مورد ضمیر «هو» در این آیه به شرح ذیل است:

الف) وجه مشهور، آن است که «هو» ضمیر شأن و مبتدا و خبر آن جمله‌ی اسمیه‌ی «محرّمٌ علیکم إخراجهم» است که در آن خبر «محرّمٌ» مقدم شده است (ابن‌الانباری، ۱۴۰۳: ۱/۱۰۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/۲۱۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱/۳۳۱). ب) «هو» ضمیر شأن، مبتدا و «محرّمٌ» خبر آن است و «إخراجهم» مرفوع و نایب فاعل «محرّمٌ» است (عکبری، ۱۹۹۸: ۱/۸۰؛ دعاس، ۱۴۲۵: ۱/۳۸۰) این مذهب کوفی‌هاست و آنان وجه اول را رد کرده‌اند به دلیل اینکه خبر «محرّمٌ» ضمیر مرفوعی دارد که تقدیم آن بر مبتدا «إخراجهم» جایز نیست (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱/۳۱۳؛ ابوحيان، ۱۴۲۰: ۱/۴۶۹). ج) گروهی از مفسران نیز معتقدند که «هو» ضمیر مبهم است که إخراجهم آن را تفسیر می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۷: ۱/۶۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۶۰). د) برخی «هو» را ضمیر عماد می‌دانند و این چیزی است که بصری‌ها آن را ضمیر فصل می‌نامند که همراه با خبر مقدم شده است و تقدیر آن «إخراجهم هو محرّمٌ علیکم» بوده است. از نظر بصری‌ها این وجه مجاز نیست؛ زیرا آن‌ها وقوع ضمیر فصل بین معرفه و نکره‌هایی که نزدیک به معرفه نیست را جایز نمی‌دانند. همچنین آن‌ها واقع‌شدن ضمیر فصل بین مبتدا و خبر را شرط اساسی ضمیر فصل می‌دانند و به نظر آن‌ها جایز نیست که ضمیر فصل بر مبتدا مقدم شود (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱/۳۱۴). ه) برخی از مفسران معتقدند که «هو» ضمیر «إخراج» است که فعل «تُخْرَجُونَ» بر آن دلالت دارد و «محرّمٌ» خبر آن و «إخراجهم» مؤکّد یا بدل یا بیان آن است. (شیر، ۱۴۰۷: ۱/۱۱۸؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱/۹۲) و برخی «إخراجهم» را بدل از ضمیر مستتر در «محرّمٌ» می‌دانند (عکبری، ۱۹۶۹: ۱/۴۹؛ ابن‌عادل، ۱۴۱۹: ۱/۴۳۶). و) سبزواری نجفی معتقد است که «هو» به قرینه‌ی مقام به «الله» برمی‌گردد و «إخراجهم» در این حالت منصوب آن است (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶: ۱/۱۰۵). ز) «هو» کنایه از اخراجی است که از جمله‌ی «تُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ» استنباط می‌شود و «إخراجهم» تأکید برای تراخی کلام است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱/۳۰۳). ح) «هو» ضمیر شأن و مبتدای اول و «محرّمٌ» مبتدای دوم و «إخراجهم» نایب فاعل و سدمسند خبر و جمله‌ی «محرّمٌ

إخراجهُم» خبر «هو» است (قرطبی، ۱۴۲۳ق: ۲/ ۲۲؛ عکبری، ۱۹۶۹م: ۱/ ۴۹). ط) ابن عطیه بیان می‌دارد که «هو» ضمیر امر است و تقدیر آن چنین است: «الامرُ محرّمٌ علیکم» و «إخراجهُم» بنابراین قول، بدل از «هو» است (ابن عطیه، ۱۴۲۲ق: ۱/ ۱۷۵). نظر دیگر «ابن عطیه» این است که «هو» ضمیر فصل است؛ بنابراین «محرّمٌ» مبتدا و «إخراجهُم» خبر آن است (همان). همچنین «ابن عطیه» از دیگران نقل کرده است که «هو» ضمیر مقدر در «محرّمٌ» است که مقدم و ظاهر شده است (همان)؛ ولی ابوحیان این نظر را بسیار ضعیف می‌شمرد؛ زیرا وجوبی برای تقدیم ضمیر و بروز آن بعد از استتار وجود ندارد. همچنین این امر را موجب خالی شدن اسم مفعول (محرّمٌ) از ضمیر می‌داند (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۴۷۱). آنچه با ظاهر و معنای آیه مناسبت بیشتری دارد و به دور از تکلف است این است که مرجع «هو» مصدر «إخراج» است که فعل «تخرجون» بر آن دلالت دارد و آن ضمیر شأن نیست و این نظر مورد تأیید برخی از دانشمندان بوده و بر این اساس «هو» مبتدا و «محرّمٌ» خبر آن و «إخراجهُم» تابع «هو» است.

۲. آیه ۹۶ سوره‌ی بقره ﴿وَلْتَجِدْهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يُوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْحَزٍ حِمٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ قرآن پژوهان در مورد مرجع و اعراب ضمیر «هو» نظریه‌های متفاوتی به شرح ذیل ابراز داشته‌اند: ۱. مرجع «هو» «أَحْلَاهُمْ» است که در این صورت دو قول وجود دارد: الف) برخی معتقدند که «ما» حجازیه است و «هو» اسم «ما» و «بمُرْحَزِهِ» منصوب به عنوان خبر «ما» است و «أَنْ يُعَمَّرَ» فاعل «مُرْحَزِهِ» است (ابن الانباری، ۱۴۰۳ق: ۱/ ۱۱۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۱/ ۱۶۸؛ طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۱/ ۶۵). ب) برخی دیگر عقیده دارند که «ما» تمیمیه است و «هو» مبتدا و «مُرْحَزِهِ» خبر و «أَنْ يُعَمَّرَ» فاعل «مُرْحَزِهِ» است (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۵۵۰؛ ابن عادل، ۱۴۱۹ق: ۱/ ۴۷۶). ۲. گروهی دیگر مرجع «هو» را مصدری می‌دانند که «لَوْ يُعَمَّرُ» بر آن دلالت می‌کند و «هو» را مبتدا یا به‌عنوان اسم «ما» گرفته‌اند و «أَنْ يُعَمَّرَ» را بدل از «هو» (بیضاوی، ۱۴۱۶ق: ۱/ ۳۶۶؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۵۰۵). ۳. دیدگاه دیگر این است که «هو» کنایه از تعمیر است و به چیزی قبل از آن بازنمی‌گردد و «أَنْ يُعَمَّرَ» بدل از آن است (ابن الانباری، ۱۴۰۳ق: ۱/ ۱۱۱؛ طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۱/ ۶۵) و تفاوت میان این قول و قول قبل این است که مفسر ضمیر در اینجا «أَنْ يُعَمَّرَ» است و در قول اول، مفسر، همان مصدری است که «لَوْ يُعَمَّرُ» بر آن دلالت می‌کند (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۵۰۵؛ ابن عادل، ۱۴۱۹ق: ۱/

۴. ۷۶. ۴. بعضی از مفسران نیز بیان داشته‌اند که «هو» ضمیر مبهم و «أَنْ يُعَمَّرَ» مفسر آن است (زمخشری، ۱۴۰۷ ق: ۱/ ۱۶۸). ۵. کوفی‌ها گفته‌اند که «هو» ضمیر شأن و مابعد آن، مبتدا و خبر و در محل رفع خبر «هو» است. (قیسی، ۱۳۶۲ش: ۱/ ۶۳). ۶. علامه معتقد است که «ما» نافییه و «هو» ضمیر شأن و «أَنْ يُعَمَّرَ» مبتدا و «بمزرحه» خبر است که جمله‌ی متشکل از مبتدا و خبر در محل رفع خبر «هو» است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۱/ ۲۲۹). ۷. رأی دیگر این است که «هو» ضمیر فصل است. «ابن عطیه» از «طبری» نقل می‌کند که این وجه نیاز به توضیح دارد و آن این است که بعضی از کوفی‌ها تقدیم ضمیر عماد همراه با خبر مقدم را جایز می‌دانند و در این صورت تقدیر چنین است «وما تعمیره هو بمزرحه» ولی بصری‌ها آن را جایز نمی‌دانند. (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۱/ ۲۲۲؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ ق: ۱/ ۵۰۶). به نظر می‌رسد که وجه برتر و صحیح‌تر آن باشد که مرجع «هو» مصدری است که «لو يُعَمَّرَ» بر آن دلالت دارد و «أَنْ يُعَمَّرَ» بدل از «هو» است و «هو» مبتدا یا اسم «ما» و «بمزرحه» خبر مبتدا یا خبر «ما» باشد؛ زیرا از حیث معنا این وجه صحیح‌تر است. در معنای آیه، واضح است که مرجع «هو» هزار سال عمرکردن است با وجود این، خداوند برای شرح و توضیح بیشتر این واژه، عبارت «أَنْ يُعَمَّرَ» را ذکر کرده است؛ از طرفی دیگر، این وجه به دور از تقدیر و تأویل بوده و با قواعد نحوی مخالفتی نداشته و مورد تأیید برخی از دانشمندان بزرگ اسلامی است.

۳. آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی مائده ﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...﴾ شاهد در این آیه ضمیر (هاء) در «أَنَّهُ» است. بنابر مطالعات انجام‌شده اتفاق نظر است که این ضمیر، مبین شأن و قصه است (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۲/ ۲۸۸؛ عکبری، بی‌تا: ۱/ ۲۶؛ نحاس، ۱۴۲۱ق: ۱/ ۲۶۶).

۴. آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی مائده ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۗ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ﴾ قرآن‌پژوهان اتفاق نظر دارند که ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ» ضمیر شأن و اسم «إِنَّ» است و جمله‌ی پس از آن مفسر آن و خبر «إِنَّ» است و این به اهمیت و عظمت جمله‌ی بعد اشاره دارد (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۲/ ۳۷۲؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۵/ ۱۷۱؛ صبره، ۲۰۰۱م: ۱۹۳).

۵. آیه‌ی ۳ سوره‌ی انعام ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾ در مورد ضمیر «هو» در آیه‌ی فوق، سه وجه، ذکر شده که به بیان آن می‌پردازیم: الف) ضمیر «هو» به اسم جلاله‌ی «الله» در «الحمد لله» برمی‌گردد که در آیه‌ی اول ذکر شده است. همچنانکه ضمائر قبل از این آیه نیز به آن بازمی‌گردد؛ بنابراین «هو مبتدا و «الله» خبر آن است (شبر، ۱۴۰۷ق: ۲/۲۳۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۲/۱۵۴؛ دعاس، ۱۴۲۵ق: ۱/۳۶۶؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۴/۴۳۴). ج) گروهی از مفسران ضمیر شأن و مبتداست (طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۱/۳۶۶؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۴/۴۳۴). ح) گروهی از مفسران نیز معتقدند که مرجع ضمیر «هو» اسم جلاله‌ی «الله» است و «هو» مبتدا و «الله» بدل از «هو» و جمله‌ی «يعلم سرگم و جهركم» خبر است و «فی السموات» را جار و مجرور متعلق به «يعلم» می‌دانند (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۲/۱۵۴؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۴/۴۳۴). آنچه با ظاهر آیه و معنا مناسبت بیشتری دارد این است که مرجع ضمیر «هو» لفظ جلاله‌ی «الله» باشد؛ زیرا در جایی که امکان بازگشت ضمیر به مرجع معلوم و مشخصی وجود داشته باشد، حمل آن بر ضمیر شأن ممنوع است.

۶. آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی انعام ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ مفسران و دانشمندان علم نحو اتفاق نظر دارند که ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» مبین شأن و مبتدا و مضمون جمله‌ی بعد مفسر و خبر آن است (آوسی، ۱۴۱۵ق: ۱۴؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۲/۱۵۷؛ محلی و سیوطی، ۱۴۱۶ق: ۱/۱۳۳). همچنین است آیات ۱۳۵: انعام (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ)؛ ۱۷: یونس (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ)؛ ۲۳: یوسف (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ)؛ ۱۱۷: مؤمنون (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ)؛ ۳۷: قصص (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ)؛ ۸۲: قصص (وَيَكَاذِبُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ).

۷. آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی انعام ﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ در مورد ضمیر «هی» در آیه‌ی فوق، دو وجه ذکر شده است. وجه اول اینکه: عکبری معتقد است که جایز است «هی» ضمیر قصه باشد (عکبری، بی‌تا: ۱/۱۴۲) ولی «ابن عاشور» نظر «عکبری» را نمی‌پذیرد و بیان می‌دارد که «هی» ضمیر قصه و شأن است؛ زیرا با معنای استثنا که در این آیه ذکر شده است، مغایرت دارد (ابن عاشور، بی‌تا: ۶/۶۳). وجه دیگر این است که ضمیر «هی» برای «حیاء» باشد و «ان هی الا حیاتنا الدنیا» به معنای «ما الحیاء لنا الا حیاتنا الدنیا» باشد؛ یعنی زندگی ما به

این دنیا محدود و محصور است و زندگی‌ای غیر از آن برای ما نیست (شبر، ۱۴۰۷: ۲/ ۲۵۰؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۶۳/ ۶؛ محلی و سیوطی، ۱۴۱۶: ۱/ ۱۳۴). با توجه به استدلال ابن عاشور در رابطه با ردّ شأن و قصه‌بودن این ضمیر و بنا به نظر اغلب مفسران، بهتر است که ضمیر «هی» را برای «حیاة» بدانیم. از طرفی به نظر نگارنده می‌رسد که در اینجا «هی» کاربرد شیبه اسم اشاره دارد؛ گویی که گفته شده: «وَقَالُوا إِن هَذِهِ (الحياة) الا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» و این وجه به نظر برتر است. همچنین است ۲۴: جائیه (و قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا).

۸. آیهی ۳۳ سورهی انعام ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَتَجَحَّدُونَ﴾ شاهد در این آیه «هَاء» در «إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ» است. مفسران و دانشمندان علم نحو اتفاق نظر دارند که این ضمیر، مبین شأن و حدیث بوده و به‌وسیله‌ی جمله‌ی «لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ» تفسیر می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۱/ ۳۷۵؛ شبر، ۱۴۰۷: ۲/ ۲۵۲؛ ابوحیان، ۱۴۲۰: ۴/ ۴۸۸). البته با توجه به جواز عود ضمیر به مرجع متأخر در ساختارهایی مثل این شاید بتوان مرجع آن را واژه‌ی «الذی» دانست و این با ساختار و معنا مناسبت بیشتری دارد.

۹. آیهی ۵۴ سورهی انعام ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَّمْتُ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ در مورد ضمیر «هَاء» در «أَنَّهُ» اتفاق نظر است که این ضمیر، بیانگر شأن و قصه است. (صافی، ۱۴۱۸: ۷/ ۶۱؛ عکبری، بی‌تا: ۱۴۴/ ۱؛ محلی و سیوطی، ۱۴۱۶: ۱/ ۱۳۷).

۱۰. آیهی ۲۷ سورهی اعراف ﴿يَذَرْنِي ءَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكَ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكَ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَٰتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِن حَيْثُ لَا تَرَوَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ شاهد در این آیه، ضمیر «هَاء» در «إِنَّهُ» است که در مورد مرجع آن دو قول وجود دارد: گفته‌ی غالب و مشهور این است که مرجع ضمیر در «إِنَّهُ» شیطان است. (شبر، ۱۴۰۷: ۲/ ۵۵؛ محلی و سیوطی، ۱۴۱۶: ۱/ ۱۵۶؛ مظهری، ۱۴۱۲: ۳/ ۳۳۹) اما آلوسی بیان می‌دارد که جایز است ضمیر «إِنَّهُ» ضمیر شأن و تأکیدی برای ضمیر مستتر در «یراکم» باشد و «قبیله» عطف بر آن ضمیر مستتر باشد؛ نه عطف بر ضمیر بارز (آلوسی، ۱۴۱۵: ۴/ ۳۴۴). به‌نظر می‌رسد که بازگشت ضمیر «هَاء» به شیطان، بهتر و برتر باشد؛ زیرا با ظاهر و جریان آیه، تناسب بیشتری دارد و بیشتر مفسران نیز به آن معتقدند؛ علاوه بر آن در جایی که امکان ارجاع ضمیری

به مرجع بارز و مشخصی ممکن باشد، حمل آن بر ضمیر شأن ممنوع است.

۱۱. آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی انفال ﴿يَتْلُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا آسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^ط وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ در مورد مرجع ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» دو وجه، ذکر شده است: الف) گروهی از قرآن‌پژوهان معتقدند که این ضمیر، مبین شأن و قصه است (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۵/ ۱۷۹؛ حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳ش: ۴/ ۳۲۰). ب) گروهی دیگر عقیده دارند که ضمیر «هاء» به «الله» بازمی‌گردد. آن‌ها معتقدند که جمله‌ی «إِنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» معطوف به جمله‌ی «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» است (ابن‌عاشور، بی‌تا: ۹/ ۷۱؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۵/ ۳۰۳؛ صبره، ۲۰۰۱م: ۲۶۳). به نظر می‌رسد که نظر گروه دوم، یعنی بازگشت ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ» به اسم جلاله‌ی «الله» برتر باشد؛ زیرا طبق نظر مفسران با جریان جمله، مناسبت بیشتری دارد. علاوه بر آن از تقدیر کمتری برخوردار بوده و با نظر نحویان مبنی بر اینکه زمانی که امکان حمل ضمیر بر غیر شأن وجود داشته باشد حمل آن بر ضمیر شأن جایز نیست، تناسب بیشتری دارد.

۱۲. آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی توبه ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا^ط ذَلِكَ الْجَزَاءُ الْعَظِيمُ﴾ شاهد در این آیه، ضمیر «هاء» در «أَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا» مفسران و دانشمندان علم نحو در مورد آن اتفاق نظر دارند که این ضمیر، مبین شأن و امر است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۳/ ۸۷؛ نحاس، ۱۴۲۱ق: ۲/ ۱۲۵؛ شبر، ۱۴۰۷ق: ۳/ ۱۹۰).

۱۳. آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی یونس ﴿وَجَنَوْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا^ط حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِمْ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ در مورد ضمیر «هاء» در «أَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا» در کتاب‌های تفسیر و اعراب قرآنی مطلبی بیان نشده است (طوسی، بی‌تا: ۵/ ۴۲۷؛ طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۲/ ۱۲۷؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۳/ ۱۳۲؛ عکبری، بی‌تا: ۱/ ۱۹۷). جز اینکه «محمدحسین صبره» در کتاب «مرجع الضمیر فی القرآن» بیان کرده است که آن ضمیر شأن است (صبره، ۲۰۰۱م: ۳۱۲). البته واضح است که این ضمیر، کلیه‌ی شرایط و ضوابط ضمیر شأن را دارد.

۱۴. آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی هود ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدَّ ءَأَمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ در مورد ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ...» دانشمندان در شأن بودن این

ضمیر اتفاق نظر دارند. (صافی، ۱۴۱۸ق: ۱۲/۲۶۳؛ صبره، ۲۰۰۱م: ۳۲۰؛ ابن عاشور، بی تا، ۱۱/۲۵۴).

۱۵. آیه ۷۶ سوره ی هود ﴿يَتَلَبَّسُوا بَعْضُهُمْ أَعْرَاضَ عَنِ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أُمَّرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ﴾ در اغلب کتاب‌های تفسیر و اعراب قرآن مطلبی در مورد ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أُمَّرُ رَبِّكَ» بیان نشده است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۵/۲۷۵؛ همو، ۱۳۷۷ش: ۲/۱۵۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۰/۳۲۷؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۳/۱۴۲)؛ اما دانشمندانی چون «آلوسی»، «شوکانی»، «نخجوانی» و «صبره» معتقدند که ضمیر «هاء» ضمیر شأن و قصه است (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۶/۳۰۱؛ شوکانی، ۱۴۱۴ق: ۲/۵۸۱؛ صبره، ۲۰۰۱م: ۳۲۵).

۱۶. آیه ۸۱ سوره ی هود ﴿قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ لَهُم مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾ در مورد ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ» نیز در اغلب کتاب‌های تفسیر و اعراب قرآن چیزی ذکر نشده است. (تعالی، ۱۴۱۸ق: ۳/۲۹۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۲/۴۱۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۰/۳۴۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۵/۲۸۱)؛ ولی دانشمندانی چون «صبره»، «صافی»، «حسینی شیرازی»، «نخجوانی» ضمیر در «إِنَّهُ» را ضمیر شأن و قصه به شمار آورده‌اند (صبره، ۲۰۰۱م: ۳۲۵). البته می‌توان مرجع این ضمیر را با توجه به جواز عود ضمیر به مرجع متأخر در مثل چنین ساختارهایی «ما» دانست که پس از آن ذکر شده است.

۱۷. آیه ۲۳ سوره ی یوسف ﴿وَرَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَعَلَّقَتْ الْأَبْتَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ در آیه‌ی شریفه‌ی فوق دو شاهد در مورد ضمیر شأن وجود دارد که یکی ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» و دیگری ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» شبیه آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی انعام است. مفسران و محققان علوم قرآنی در مورد ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» اختلاف نظر دارند: الف) بیشتر مفسران بر این عقیده‌اند که مرجع ضمیر در «إِنَّهُ» شوهر زلیخا (عزیز مصر) است (فراء، بی تا: ۲/۴۰؛ بغوی، ۱۴۲۰ق: ۲/۴۸۳). ب) گروه دیگری از مفسران معتقدند که ضمیر «إِنَّهُ» به لفظ جلاله‌ی «الله» برمی‌گردد (طیب، ۱۳۷۸ش: ۷/۱۷۷؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۳ق: ۱/۲۵۰؛ ابن عاشور، بی تا: ۱۲/۴۶). ج) برخی از مفسران و محققان علوم قرآنی نیز این ضمیر را ضمیر شأن و قصه به شمار می‌آورند (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۲/۴۵۵؛ طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۲/۱۸۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۳/۱۶۰؛ عکبری،

بی‌تا: ۱۲ / ۴۶). د) گروه دیگر نیز معتقدند که ضمیر «إِنَّهٗ أَحْسَنَ مَثْوَايَ» می‌تواند هم به «الله» برگردد و هم به عزیز (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۵ / ۳۴۱؛ ابن جزی، ۱۴۱۶ق: ۱ / ۳۸۴). به نظر می‌رسد که بازگشت ضمیر در «إِنَّهٗ» به «الله» برتر باشد؛ زیرا هنگامی که امکان بازگشت ضمیر به مرجع معلوم و مشخص «الله» وجود داشته باشد، نیازی به تقدیرگرفتن «عزیز» نیست. علاوه بر آن از نظر معنی نیز با آیه تناسب بیشتری دارد؛ به این دلیل که یوسف به خاطر تقوای الهی مرتکب گناه نشد؛ نه به خاطر اینکه او در خانه‌ی عزیز مصر بود و عزیز مصر بر او حقی داشت، لذا به او خیانت نکرد. اگر تصور کنیم که یوسف به خاطر محبت عزیز مصر به او خیانت نکرد و به همسرش تعرض نکرد، این احتمال به وجود می‌آید که اگر کس دیگری به جز همسر عزیز مصر این درخواست را از یوسف داشت، او این گناه را مرتکب می‌شد؛ در صورتی که هرگز چنین گناهی را انجام نمی‌داد و یوسف به خاطر تقوای الهی و ترس از خداوند چنین معصیتی را مرتکب نشد. در مورد شأن و قصه بودن این ضمیر نیز باید گفت که با جواز ارجاع ضمیر به مرجع معلوم و مشخصی مثل «الله» یا «العزیز» ضمیر شأن دانستن آن ممنوع است.

۱۸. آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی یوسف ﴿يَبْنِيْ اٰذْهَبُوْا فَتَحَسَّسُوْا مِنْ يُوسُفَ وَاَخِيْهِ وَلَا تَاْيَسُوْا مِنْ رُّوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَاْيَسُ مِنْ رُّوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُوْنَ﴾ شاهد در این آیه ضمیر «هَاء» در «إِنَّهٗ لَا يَيْسُ...» است که دانشمندی چون «آلوسی» و «ابن عجبیه» و «صبره» معتقدند که این ضمیر بیانگر حال و شأن است (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۷ / ۴۳؛ صبره، ۲۰۰۱م: ۳۴۳؛ ابن عجبیه، ۱۴۱۹ق: ۲ / ۶۲۱). شایان ذکر است که بیشتر مفسران، مطلبی در مورد این ضمیر ذکر نکرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۱ / ۲۳۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۲ / ۵۰؛ عکبری، بی‌تا: ۱ / ۲۱۴؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۶ / ۳۱۵).

۱۹. آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی یوسف ﴿قَالُوْا اٰوْنٰكَ لَآنْتَ يُوْسُفُ قَالَ اَنَا يُوسُفُ وَهٰذَا اَخِيْ قَدْ مَبَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا اِنَّهٗ مِنْ يَّتَقٍ وَيَصْبِرْ فَاِتَّ اللّٰهُ لَا يُضِيْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ﴾ شاهد در این آیه، ضمیر «هَاء» در «إِنَّهٗ مِنْ يَّتَقٍ وَ يَصْبِر...» است که مفسران و نحویان اتفاق نظر دارند که این ضمیر مبین شأن و قصه است (صافی، ۱۴۱۸ق: ۳ / ۵۷؛ صبره، ۲۰۰۱م: ۳۴۳؛ رازی، ۱۴۰۸ق: ۱۱ / ۱۴۶).

۲۰. آیه‌ی ۲ سوره‌ی نحل ﴿يُنَزِّلُ الْمَلٰٓئِكَةَ بِالرُّوْحِ مِنْ اَمْرِهِ عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖۙ اَنْ اُنزِرُوْا اَنْهٗۙ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاتَّقُوْنَ﴾ شاهد در این آیه ضمیر «هَاء» در «إِنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاتَّقُوْنَ» است که مفسران و محققان قرآنی اتفاق نظر دارند که این ضمیر، بیانگر حال و شأن است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۳ / ۲۱۹؛

شبر، ۱۴۰۷ق: ۳/ ۳۶۸).

۲۱. آیهی ۳۸ سورهی کهف ﴿لَيْكُنَّا هُوَ اللَّهُ نَبِيٌّ وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا﴾ در مورد ضمیر «هو» در آیهی فوق قرآن پژوهان دو وجه بیان کرده‌اند: بیشتر مفسران و دانشمندان علم نحو این ضمیر را امر و شأن به شمار آورده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۲/ ۳۶۵؛ شبر، ۱۴۰۷ق: ۴/ ۷۷). گروهی دیگر جایز دانسته‌اند که ضمیر «هو» ضمیر «الله» باشد (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۳/ ۲۸۱). به نظر می‌رسد نظر دوم ارجح باشد؛ زیرا از تقدیر و تأویل کمتری برخوردار است و با ظاهر و معنای آیه نیز تناسب بیشتری دارد.

۲۲. آیهی ۶۱ سورهی مریم ﴿جَنَّتْ عَدْنِ الْبِئْسَ الْوَعْدُ لِلْعِبَادِ إِنَّهُمْ كَانُوا وَعْدُهُمْ مَا تَأْتِي﴾ شاهد در این آیه ضمیر «هائ» در «إِنَّهُمْ كَانُوا وَعْدُهُمْ مَا تَأْتِي» است که گروهی از مفسران و دانشمندان علم نحو معتقدند آن ضمیر «الله» است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۴/ ۱۵؛ طبری، ۱۴۱۲ق: ۱۶/ ۷۷؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق: ۵/ ۱۹۰)؛ اما گروه دیگری از مفسران عقیده دارند که ضمیر در «إِنَّهُمْ» یا به «الرحمن» برمی‌گردد یا اینکه ضمیر شأن است (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۸/ ۴۲۸؛ صافی، ۱۴۱۸ق: ۱۶/ ۳۱۸؛ عکبری، بی‌تا: ۱/ ۲۵۳). در کتاب «مرجع‌الضمیر فی القرآن» این ضمیر به‌عنوان ضمیر شأن و قصه به شمار آمده است (صبره، ۲۰۰۱م: ۴۸۵). البته به نظر می‌رسد که بازگشت این ضمیر به «رحمن» برتر باشد؛ زیرا بازگشت ضمیر به نزدیک‌ترین مرجع معلوم و مشخص در اولویت بوده به علاوه از تقدیر و تأویل به دور و از نظر معنی نیز با آیه متناسب‌تر است.

۲۳. آیهی ۷۴ سورهی طه ﴿إِنَّهُمْ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُمْ جَحِيمًا فَإِنَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾ مفسران و دانشمندان علم نحو در مورد ضمیر «هائ» در «إِنَّهُمْ» اتفاق نظر دارند که این ضمیر بیانگر حال و شأن است (شبر، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۳۱۰؛ عکبری، بی‌تا: ۱/ ۲۵۹؛ صافی، ۱۴۱۸ق: ۱۶/ ۳۹۶).

۲۴. آیهی ۲۵ سورهی انبیاء ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ بنابر مطالعات انجام‌شده ضمیر «هائ» در «أَنَا» ضمیر شأن است (حسینی‌شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳ش: ۸/ ۳۷۹؛ رازی، ۱۴۰۸ق: ۲/ ۲۱۹؛ صبره، ۲۰۰۱م: ۴۳۰). از آنجا که این ضمیر به مرجعی معلوم و مشخص بازمی‌گردد و به امر مهم و قابل توجهی چون یگانه‌بودن خداوند اشاره دارد، به نظر می‌رسد که این ضمیر، ضمیر شأن باشد.

۲۵. آیهی ۹۷ سورهی انبیاء ﴿وَأَقْرَبُ الْوَعْدِ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُوبِلْنَا قَدَ

﴿كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ در مورد ضمیر «هی» در آیه‌ی فوق وجوه مختلفی بیان شده است: الف) گروهی از مفسران و دانشمندان علم نحو از جمله «سیبویه» معتقدند که «هی» ضمیر قصه است (ابن عطیه، ۱۴۲۲ق: ۴ / ۱۰۱؛ عکبری، بی‌تا: ۱ / ۲۶۷؛ صافی، ۱۴۱۸ق: ۱۷ / ۶۹) ب) گروهی دیگر از مفسران و دانشمندان عقیده دارند که «هی» ضمیر مبهمی است که لفظ «ابصار» آن را تفسیر می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۳ / ۲۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۳ / ۱۳۵) فراء نیز بر همین عقیده است و گوید که «هی» ضمیر «ابصار» است و بنابر دلالت کلام بر آن و آمدن چیزی که آن را تفسیر می‌کند، مقدم شده است. (ثعالبی، ۱۴۱۸ق: ۴ / ۱۰۲؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲ق: ۴ / ۱۰). به نظر می‌رسد قول دوم برتر باشد؛ زیرا با ظاهر و معنای آیه تناسب بیشتری دارد و از تقدیر و تأویل کمتری برخوردار بوده و نیازی به حمل ضمیر بر شأن نیز نیست.

۲۶. آیه‌ی ۴ سوره‌ی حج ﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ شاهد در این آیه، ضمیر «هاء» در دو واژه‌ی «أنه» و «فأنه» است که در مورد این دو، چندین قول وجود دارد: الف) «ابن عاشور» معتقد است ضمیر در هر دو واژه به کلمه‌ی «شیطان» برمی‌گردد که در آیه‌ی قبل ذکر شده است. (ابن عاشور، بی‌تا: ۱۷ / ۱۴۱). ب) برخی از مفسران معتقدند که در هر دو واژه، ضمیر شأن است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۴ / ۶۵؛ لاهیجی، ۱۳۷۳ش: ۳ / ۱۶۰). ج) گروهی از قرآن‌پژوهان عقیده دارند که ضمیر در «أنه» شأن است؛ ولی ضمیر در «فأنه» به شیطان برمی‌گردد. (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۹ / ۱۱۰؛ فراء، بی‌تا: ۲ / ۲۱۵؛ شبر، ۱۴۰۷ق: ۴ / ۲۴۴). ج) ابن عطیه اعتقاد دارد که ضمیر در «أنه» به شیطان و در «فأنه» به «من» برمی‌گردد. (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۷ / ۴۸۳). د) ابوحیان گوید: ضمیر در «علیه» و «أنه» و «تولاه» و «فأنه» به «من» برمی‌گردد. او همچنین جایز می‌داند که ضمیر در «فأنه» ضمیر شأن باشد. (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۷ / ۴۸۳). به نظر می‌رسد آنچه با ظاهر و معنای آیه، مناسبت بیشتری دارد این است که هر دو ضمیر به شیطان برگردد. ضمیر شأن دانستن آن دو نیز به دلیل امکان ارجاع آن به مرجع مشخص و معین، چندان صحیح نیست.

۲۷. آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی حج ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَّمْسَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ در کتاب‌های تفسیر و اعراب قرآن در مورد ضمیر «هاء» در «فإنها لاتعمى الأبصار» دو وجه ذکر شده است که عبارت است از:

گروهی معتقدند که ضمیر در «إِنَّهَا» مبین شأن و قصه است (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۷/ ۵۲۱؛ محلی و سیوطی، ۱۴۱۶ق: ۱/ ۳۴۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۷/ ۱۴۲). گروهی دیگر از مفسران عقیده دارند که ضمیر در «إِنَّهَا» یا ضمیر قصه است یا ضمیر مبهمی است که «الابصار» آن را تفسیر می‌کند و ضمیر در فعل «لَاتَعْمَى» به آن برمی‌گردد (طبری، ۱۳۷ش: ۳/ ۵۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۴/ ۷۴؛ مظهری، ۱۴۱۲ق: ۶/ ۳۳۴). البته «ابوحیان» نظر کسانی را رد کرده که معتقدند «هَاء» ضمیر مبهمی است که «ابصار» آن را تفسیر می‌کند و گوید: چیزی که مابعدش آن را تفسیر می‌کند، محدود است و آن عبارت است از: باب رب، باب نعم و بئس، باب بدل، باب تنازع، باب مبتدا و خبر که این پنج مورد، اسم مفرد آن‌ها را تفسیر می‌کند و در اینجا ضمیر «هَاء» هیچ کدام از این موارد نیست (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۷/ ۵۲۱). لذا به نظر می‌رسد با توجه به استدلال ابوحیان و نظر بیشتر مفسران در اینجا «هَاء» ضمیر شأن و قصه باشد؛ هرچند سیاق آیه و معنا دلالت بیشتری دارد بر اینکه مرجع «هَاء» «ابصار» باشد؛ همچنانکه در موارد دیگری ضمیر به مابعد خود برمی‌گردد؛ چنانکه برخی دانشمندان «ابصار» را مفسر «هَاء» دانسته‌اند.

۲۸. آیه ۱۰۹ سوره مؤمنون ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا فَرِيقًا مِّنْ عِبَادِي يُقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ در مورد ضمیر «هَاء» در «إِنَّهُمْ» اتفاق نظر است که این ضمیر مبین شأن و امر است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۴/ ۹۶؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۷/ ۵۸۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۹/ ۲۶۷).

۲۹. آیه ۹ سوره نمل ﴿يَنمُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ در مورد مرجع ضمیر «هَاء» در «إِنَّهُ» چندین قول وجود دارد: الف) گروهی از مفسران و دانشمندان علم نحو معتقدند که این ضمیر، ضمیر شأن است (طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۳/ ۹؛ محلی و سیوطی، ۱۴۱۶ق: ۱/ ۱۷۳۸۰؛ شبر، ۱۴۰۷ق: ۴/ ۴۴). ب) برخی دیگر از مفسران بر این عقیده‌اند که «هَاء» ضمیر متکلم و نادای است؛ یعنی کسی که موسی را مورد خطاب قرار داده و با او سخن می‌گوید؛ یعنی خدای متعال و تقدیر آن ﴿إِنَّ مَكَلَّمَكَ أَنَا﴾ است (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۳/ ۳۵۰؛ نخجوانی، ۱۹۹۹م: ۲/ ۵۸). ج) گروه سوم کسانی هستند که معتقد به نظر هر دو گروه هستند؛ یعنی بر این باورند که این ضمیر یا ضمیر شأن است یا ضمیر متکلم و نادای (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۴/ ۱۵۵؛ درویش، ۱۴۱۵ق: ۷/ ۱۷۱). د) عکبری نیز معتقد است که «هَاء» یا ضمیر شأن است یا ضمیر «رب» یعنی «إِنَّ الرَّبَّ أَنَا اللَّهُ» است (عکبری، بی‌تا: ۱/ ۲۹۲). به نظر می‌رسد آنچه با ظاهر و معنای آیه مناسبت بیشتری دارد این است که ضمیر «هَاء» به متکلم و نادای برگردد؛ یعنی کسی که در آتش، موسی را مورد ندا قرار داد و طبق نظر

علامه طباطبایی (۱۴۱۷ق: ۱۵ / ۴۸۸) و مکارم (۱۳۷۴ش: ۱۵ / ۴۰۷) خداوند با بیان آن می‌خواهد موسی بداند که این خدای متعال است که با او سخن می‌گوید نه آتش.

۳۰. آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی لقمان ﴿يَبْنِيْ اِيَّاهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ حَبِيْرٌ﴾ در مورد مرجع ضمیر «ه‌اء» در «اِيَّاهَا» اقوال مختلفی وجود دارد: الف) گروهی از مفسران و اندیشمندان معتقدند که «ه‌اء» ضمیر قصه است (ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۸ / ۴۱۴؛ صبره، ۲۰۰۱م: ۵۰۰؛ کاشانی، ۱۴۲۳ق: ۵ / ۱۹۸). ب) برخی دیگر از مفسران عقیده دارند که ضمیر «ه‌اء» به «الْحِصْلَةَ مِنَ الْاِسَاءَةِ اَوْ الْاِحْسَانَ» برمی‌گردد؛ یعنی ضمیر در «اِيَّاهَا» به «حاصله» که یا خیر است یا شر برمی‌گردد؛ زیرا از سیاق جمله چنین برمی‌آید (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۱۱ / ۸۷؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۴ / ۲۱۴). ج) در تفسیر بیضاوی آمده است در صورتی که «مِثْقَالَ» به صورت مرفوع خوانده شود، ضمیر «ه‌اء» به قصه برمی‌گردد و «كَانَ» تامه خواهد بود و مؤنث بودن «تكن» به علت اضافه شدن «مِثْقَالَ» به «حَبَّةٍ» است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۴ / ۲۱۴). د) گروهی نیز بیان می‌دارند که ضمیر در «اِيَّاهَا» به «فَعْلَةٌ» برمی‌گردد که از سیاق جمله فهمیده می‌شود و منظور از کلمه‌ی «فَعْلَةٌ» همان کارها و افعال انسان است؛ چه خیر و چه شر. (طنطاوی، بی‌تا: ۱۱ / ۱۲۱). ه) طبرسی معتقد است که ضمیر «اِيَّاهَا» به «شِیْءٍ» برمی‌گردد آن «شِیْءٍ» چه خوب باشد، چه بد (طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۵ / ۶۴). و) گروهی نیز ذکر می‌کنند که در ضمیر «ه‌اء» دو احتمال وجود دارد؛ یکی اینکه ضمیر «ه‌اء» به «فَعْلَةُ الْاِنْسَانِ مِنْ خَيْرٍ اَوْ شَرٍّ» برمی‌گردد. دوم اینکه به قصه برمی‌گردد و ضمیر قصه است. (عکبری، بی‌تا: ۱ / ۳۰۷). به نظر می‌رسد آنچه با ظاهر و معنای آیه مناسب است بیشتری دارد، این است که با توجه به اینکه لقمان در پی نصیحت فرزند خویش است و منظور او این است که اعمال انسان چه خوب و چه بد، خداوند شاهد آن‌هاست، بازگشت ضمیر «ه‌اء» به «فَعْلَةٌ» یا به «حِصْلَةٌ» برتر باشد.

۳۱. آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی سبأ ﴿قُلْ اَرُونِي الدِّیْنَ الَّذِیْنَ اَلْحَقْتُمْ بِهٖمُ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ﴾ در مورد مرجع ضمیر «هو» در آیه‌ی فوق سه وجه ذکر شده است: الف) گروهی از مفسران معتقدند که «هو» ضمیر شأن است (۲۴۷ / ۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۳ / ۵۸۳). ب) برخی از قرآن‌پژوهان عقیده دارند که ضمیر «هو» برای لفظ جلاله‌ی «الله» و «هو» در محل رفع مبتدا و «الله» بدل از آن است (صافی، ۱۴۱۸ق: ۲۲ / ۲۲۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۴ / ۲۴۸). ج) «صبره» می‌گوید: مرجع ضمیر

«هو» لفظ «رَب» در آیهی قبل است (صبره، ۲۰۰۱م: ۵۳۵). به نظر می‌رسد با توجه به ظاهر و جریان این آیه و آیهی قبل و تناسب معنای بیشتر، بازگشت ضمیر «هو» به «رَب» ارجح باشد.

۳۲. آیهی ۶۷ سورهی ص ﴿قُلْ هُوَ نَبَوُّا عَظِيمٌ﴾ در مورد مرجع ضمیر «هو» در آیهی فوق اقوال گوناگونی وجود دارد که عبارت است از: الف) علامه طباطبایی گوید مرجع ضمیر «هو» همان داستان وحدانیت خداست که جملهی «وما من اله الا...» (ص: ۶۵) بیانش می‌کند البته ایشان در ادامه بیان کرده‌اند که بعضی از مفسران گفته‌اند مرجع آن قرآن کریم است؛ یعنی قرآن نبأ عظیم است که مردم از آن اعراض می‌کنند و این وجه با سیاق آیات سابق هم سازگارتر است؛ چون سیاق همه‌ی آیات با «قرآن» ارتباط دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۷/۲۷۳؛ طوسی، بی‌تا: ۸/۵۷۹؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق: ۶/۳۸۸). ب) برخی از مفسران و قرآن‌پژوهان نیز معتقدند که ضمیر «هو» به «یوم‌القیامه» برمی‌گردد و مانند گفته‌ی خداوند بلندمرتبه در سورهی نبأ است که می‌فرماید: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ» (مظهری، ۱۴۱۲ق: ۸/۱۹۰) ج) ابن‌عاشور معتقد است که ممکن است «هو» ضمیر شأن باشد (ابن‌عاشور، بی‌تا: ۲۳/۸۵). آنچه با ظاهر و معنای آیه، تناسب بیشتری دارد این است که مرجع «هو»، «یوم‌الحساب» باشد که در آیهی ۵۳ ذکر شده و در آیات قبل و بعد آن به توصیف روز قیامت و احوال پرهیزگاران و بدکاران در این روز پرداخته است؛ سپس در آیهی ۶۳ فرموده است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا مَنذُرٌ» یعنی بگو که همانا من بیم‌دهنده هستم. که ممکن است منظور ترساندن و بیم‌دادن به عاقبت انسان در روز قیامت باشد یا اینکه مرجع آن قرآن و اخبار آن است.

۳۳. آیهی ۶۱ سورهی زخرف ﴿وَإِنَّهُمْ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾ در مورد مرجع ضمیر «إِنَّهُمْ» اختلاف نظر است: الف) برخی معتقدند که مرجع ضمیر «إِنَّهُمْ» عیسی (ع) است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۸/۱۱۸). ب) گروهی دیگر از مفسران عقیده دارند که مرجع ضمیر در «إِنَّهُمْ» «امیرالمومنین (ع)» است. آن‌ها به این گفته‌ی پیغمبر در مورد علی (ع) استناد می‌کنند که فرمود: یا علی تو علم و نشانه‌ی امت من هستی. هرکس از تو پیروی کند نجات یابد و آنکه تخلف ورزد از فرمان تو هلاک گردد (شریف‌الاهیجی، ۱۳۷۳ش: ۴/۸۸؛ گنابادی، ۱۴۰۸ق: ۴/۶۱). ج) برخی نیز اعتقاد دارند که مرجع ضمیر «إِنَّهُمْ»، «قرآن» است (مغنیه، ۱۴۲۴ق: ۶/۵۵۶؛ ابن‌جزی، ۱۴۱۶ق: ۲/۲۶۳). د) گروهی نیز معتقدند که ضمیر «إِنَّهُمْ» به حضرت محمد (ص) برمی‌گردد.

همچنین بیان می‌دارند که گفته شده است: ضمیر در «إِنَّهُ» ضمیر امر و شأن است که بیانگر استعظام و هولناک بودن امر آخرت است (ثعالی، ۱۴۱۸ق: ۵/ ۱۸۷). ه) محمدحسین صبره معتقد است که ضمیر در «إِنَّهُ» به «ابن مریم» در آیه‌ی ۵۷ برمی‌گردد. (صبره، ۲۰۰۱م: ۶۰۱). به نظر می‌رسد که قول سوم ارجح باشد؛ یعنی مرجع آن قرآن است؛ زیرا این قرآن است که احوال روز قیامت را بازگو می‌کند و شرح حال امت‌های پیشین و نیکوکاران و بدکاران را بیان می‌دارد و از این طریق، مردم را به کارهای نیک تشویق و از کارهای بد بازمی‌دارد و این‌گونه مردم را متوجه روز قیامت و روز حساب می‌کند.

۳۴. آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی محمد ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَّمُتَوَلِّكُمْ﴾ بنا بر مطالعات انجام‌شده در مورد ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ» پژوهشگران قرآنی اتفاق نظر دارند که این ضمیر، مبین شأن و امر است (مظهری، ۱۴۱۲ق: ۸/ ۴۳؛ صبره، ۲۰۰۱م: ۶۱۹؛ صافی، ۱۴۱۸ق: ۲۶/ ۲۲۴).

۳۵. آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی حشر ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ الْغَيْبُ وَالشَّهَادَةُ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ در مورد «هو» اول در آیه‌ی فوق دو وجه ذکر شده است؛ یکی اینکه «هو» ضمیر شأن است (ابن‌عاشور، بی‌تا: ۲۸/ ۱۰۵؛ صبره، ۲۰۰۱م: ۶۶۱) دیگر اینکه «هو» مبتدا، مرجع آن «الله» و «الله» خبر و «الذی» صفت است (نحاس، ۱۴۲۱ق: ۴/ ۲۶۷). به نظر می‌رسد که ضمیر هو به لفظ جلاله‌ی «الله» در آیه‌ی قبل بازگردد؛ بنابراین وجه دوم ارجح است.

۳۶. آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی حشر ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ در کتاب‌های تفسیر و اعراب قرآن چیزی در مورد ضمیر «هو» اول در آیه‌ی فوق ذکر نشده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۹/ ۲۲۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۹/ ۴۰۱؛ طوسی، بی‌تا: ۹/ ۵۷۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۵/ ۲۰۳) جز اینکه «محمدحسین صبره» آن را ضمیر شأن به شمار آورده است (صبره، ۲۰۰۱م: ۶۶۱)؛ اما به نظر می‌رسد که در اینجا نیز بهتر است مثل آیات قبل مرجع «هو» را «الله» دانست.

۳۷. آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی حشر ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ در مورد ضمیر «هو» که در ابتدای آیه‌ی فوق بیان شده است مثل آیات قبل چیزی در کتاب‌های تفسیر و اعراب قرآن ذکر نشده است. (طوسی، بی‌تا: ۴۹/

۵۷؛ طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۴/ ۲۷۳؛ شبر، ۱۴۰۷ق: ۶/ ۱۹۴) جز اینکه «صبره» آن را ضمیر شأن به شمار آورده است (صبره، ۲۰۰۱م: ۶۶۱)؛ اما به نظر می‌رسد در اینجا نیز مثل آیات قبل ضمیر «هو» به لفظ جلاله‌ی «الله» در آیات قبل بازمی‌گردد؛ این موارد، کاربردی همچون اسم اشاره دارد.

۳۸. آیه‌ی ۶ سوره‌ی تغابن ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْفَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ مفسران اتفاق نظر دارند که ضمیر «هاء» در «أَنَّهُ» ضمیر شأن است (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۴/ ۵۴۷؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۵/ ۲۱۷؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق: ۱۰/ ۱۸۹).

۳۹. آیه‌ی اول سوره‌ی جن ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا﴾ قرآن‌پژوهان اتفاق نظر دارند که ضمیر «هاء» در «انه» ضمیر شأن و امر است (حسینی‌شیرازی، ۱۴۲۳ق: ۱/ ۵۸۲؛ قرشی، ۱۳۷۷ش: ۱۱/ ۳۷۴؛ شبر، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۵۳۵).

۴۰. آیه‌ی ۳ سوره‌ی جن ﴿وَأَنَّهُ تَعَلَّى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾ در مورد ضمیر «هاء» در «أَنَّهُ» در کتاب‌های تفسیر و اعراب قرآن دو وجه ذکر شده است که قول غالب و مشهور این است که ضمیر در «أَنَّهُ» ضمیر شأن است (قرشی، ۱۳۷۷ش: ۱۱/ ۳۷۴)؛ اما مظهري معتقد است که جایز است ضمیر در «أَنَّهُ» به «رَبِّنَا» در آیه‌ی قبل بازگردد (مظهري، ۱۴۱۲ق: ۱۰/ ۸۳). شایان ذکر است در صورتی‌که امکان ارجاع ضمیر به مرجع معین و مشخصی وجود داشته باشد، حمل آن بر ضمیر شأن ممنوع است؛ لذا بهتر است که در این آیه مرجع ضمیر در «أَنَّهُ»، «رَبِّنَا» در آیه‌ی قبل باشد.

۴۱. آیه‌ی ۴ سوره‌ی جن ﴿وَأَنَّهُ كَانِ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا﴾ مفسران در مورد ضمیر «هاء» در «أَنَّهُ» اتفاق نظر دارند که این ضمیر، مبین حال و شأن است (قرطبی، ۱۳۶۴ش: ۲۱/ ۹؛ صافی، ۱۴۱۸ق: ۲۱/ ۱۱۰؛ صبره، ۲۰۰۱م: ۶۸۸).

۴۲. آیه‌ی ۶ سوره‌ی جن ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ مفسران اتفاق نظر دارند که ضمیر «هاء» در «أَنَّهُ» ضمیر شأن است (صافی، ۱۴۱۸ق: ۲۱/ ۱۱۰؛ مظهري، ۱۴۱۲ق: ۱۰/ ۸۶؛ نخجوانی، ۱۹۹۹م: ۲/ ۴۵۱).

۴۳. آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی جن ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ مفسران اتفاق نظر دارند که ضمیر «هاء» در «أَنَّهُ» ضمیر شأن است و به مضمون جمله‌ی پس از خود برمی‌گردد (شبر، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۵۳۶؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ۲۹/ ۲۲۴؛ صافی، ۱۴۱۸ق: ۲۹/ ۱۱۰).

۴۴. آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی قیامه ﴿وَوَطَّنَ أَهْلَهُ الْفِرَاقُ﴾ در مورد مرجع ضمیر «هاء» در «أَنَّهُ» دو وجه ذکر شده است: برخی معتقدند که ضمیر «أَنَّهُ» ضمیر شأن است (لاهیجی، ۱۳۷۳ش: ۴/ ۶۴۹؛ ابن عاشور، بی تا: ۲۹/ ۳۳۳). گروهی دیگر از مفسران معتقدند که «أَنَّهُ الْفِرَاقُ» یعنی «إِنَّ الَّذِي نَزَلَ بِهِ هُوَ فِرَاقُ الدُّنْيَا الْمَحْبُوبَةِ» پس آنان مرجع ضمیر «هاء» را «الذی نزل به» می‌دانند (طبرسی، ۱۳۷۷ش: ۴/ ۴۰۵؛ مظهری، ۱۴۱۲ق: ۱۰/ ۱۴۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۴/ ۶۶۳). به نظر می‌رسد آنچه با ظاهر و معنای آیه، تناسب بیشتری دارد و بیشتر مفسران نیز با آن موافق‌اند این است که ضمیر در «أَنَّهُ» همان «الذی نزل به» است.

۴۵. آیه‌ی ۱ سوره‌ی اخلاص ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ در مورد ضمیر هو در آیه‌ی فوق دو وجه ذکر شده که عبارت است از: الف) نظر غالب و مشهور این است که ضمیر «هو» ضمیر شأن و امر است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۲۰/ ۳۸۷؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۵/ ۳۴۷؛ عکبری، بی تا، ۱/ ۳۹۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۱۵/ ۵۰۷). ب) گروهی از مفسران بیان می‌دارند که از ابن عباس نقل شده است که «قریش» یا بعضی از مشرکان یا علمای یهود از رسول خدا پرسیدند: «صِفْ لَنَا رَبِّكَ الَّذِي تَدْعُونَا إِلَيْهِ» یعنی آن پروردگارت که ما را به آن می‌خوانی برای ما توصیف نما. پس از این درخواست سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نازل شد؛ یعنی آنکه توصیفش را می‌خواهید، خدای یگانه است؛ لذا این گروه معتقدند که مرجع ضمیر هو «ربک» در سؤال سائلان است (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۴/ ۸۱۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش: ۱۰/ ۸۶۰). علامه نیز در شأن نزول این آیه بیان می‌دارد که یهودیان از پیامبر سؤال کردند و گفتند: «انْسَبْ لَنَا رَبِّكَ» پیامبر در جواب به آنها سه روز درنگ کرد و بدان‌ها پاسخ نگفت تا اینکه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نازل شد. براساس این روایت، مرجع «هُوَ» همان «رب» است که در سؤال یهودیان آمده است. (طباطبایی، ۱۳۶۶ش: ۲۰/ ۳۹۰). به نظر می‌رسد که با توجه به شأن نزول آیه و ظاهر و معنای آیه، قول دوم یعنی بازگشت «هو» به «ربک» در سؤال سائلان برتر باشد.

۲. نگاهی دوباره به ضمیر شأن

با نگاهی دوباره به مواردی که در قرآن، ضمیر شأن پنداشته شده است یا در مورد آن دانشمندان اختلاف ورزیده‌اند، می‌توان این موارد را به چند دسته تقسیم کرد که عبارت‌اند

از: دسته‌ی اول: ضمایری که می‌تواند به اسمی که قبلاً ذکر شده است ارجاع داده شود؛ مثل ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾ (انعام: ۳) که مرجع ضمیر «هو» در این آیه می‌تواند لفظ جلاله‌ی «الله» در آیات قبل باشد. دسته‌ی دوم: ضمایری که می‌تواند به اسمی که قبلاً ذکر نشده ولی مقدر است، ارجاع داده شود؛ مثل ﴿يَبْنِي لَهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ (لقمان: ۱۶) در این آیه‌ی شریفه، ضمیر «هاء» می‌تواند به «فعله» که در تقدیر است، بازگردد؛ زیرا در این آیه، منظور این است که اعمال و کارهای انسان چه خوب و چه بد، مورد حسابرسی قرار می‌گیرد. دسته‌ی سوم: ضمایری که می‌تواند به مصدری ارجاع داده شود که از آیات قبل استنباط می‌شود؛ مثل ﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَتُولَاءٌ تُقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسْرَى تَفْتَدُوهُمْ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ...﴾ (بقره: ۸۵) در این آیه ضمیر «هو» به مصدر «إخراج» برمی‌گردد که از فعل «تُخْرِجُونَ» استنباط می‌شود. دسته‌ی چهارم: ضمایری که کاربردی همچون اسم اشاره دارد؛ مثل ﴿وَوَظَنَّا أَنَّهُ الْفِرَاقُ﴾ (قیامه: ۲۸) گویی که گفته شده: ظن آن‌ها الفراق. دسته‌ی پنجم: ضمایری که به اسمی بازمی‌گردد که در شأن نزول وجود دارد؛ مثل ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ (اخلاص: ۱) در مورد شأن نزول این آیه ذکر شده است که وقتی مشرکان از پیامبر پرسیدند «انسب لنا ربك» این آیه نازل شد؛ بنابراین در این آیه مرجع «هو» همان «رب» است که در سؤال یهودیان آمده است. دسته‌ی ششم: ضمایری که به اسمی برمی‌گردد که در ادامه‌ی آیه ذکر شده است؛ مثل ﴿وَأَقْرَبَ الْوَعْدِ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَوَّلْنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ (انبیاء: ۹۷). در این آیه «أبصار» مرجع «هی» است؛ زیرا عود ضمیر در چنین ساختاری به مرجع متأخر، جایز دانسته شده است. دسته‌ی هفتم: ضمایری که فقط یک وجه دارند و آن شأنیت آن‌هاست؛ مثل ﴿...إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ (انعام: ۲۱). در این آیه نمی‌توان هیچ وجه دیگری برای ضمیر مورد نظر جز شأنیت آن در نظر گرفت. به نظر نگارنده فقط همین دسته، ضمایر شأن و قصه‌ی قرآن هستند.

نتیجه

هرچند در این پژوهش سعی شده که موارد ضمیر شأن مذکور در قرآن با دقت گردآوری و مورد تحلیل قرار گیرد؛ اما احتمال آن وجود دارد که مورد یا مواردی از نگاه، پنهان مانده باشد؛ اما براساس بررسی‌های انجام‌شده و نظر دانشمندان اسلامی حدود ۵۲ بار در قرآن کریم ضمیری به کار رفته است که برخی، آن‌ها را ضمیر شأن و قصه انگاشته‌اند. از این تعداد، پنج مورد آن به صورت مؤنث «ضمیر قصه» و ۴۷ مورد آن به صورت مذکر «ضمیر شأن» است. از این شمار آنچه اندیشمندان تفسیر و نحو در خصوص آن اتفاق نظر دارند یا نگارنده اختلاف نظری مشاهده نکرده است ۲۸ مورد است که تمامی آن‌ها به شکل مذکر یعنی «ضمیر شأن» و به صورت ضمیر متصل نصبی به کار رفته‌اند و مربوط به امور مهم و قابل توجهی است که توجه و دقت زیادی را می‌طلبد و به نظر می‌رسد که خداوند بلندمرتبه در تمامی آن‌ها قصد بیان خبر بزرگ و قابل توجهی را داشته است که ابتدا «ضمیر شأن» را به کار برده تا مخاطبان را آماده و مشتاق شنیدن آن خبر مهم کند و سپس خبر را بیان کرده است که از این ۲۸ مورد:

- ۱۵ مورد مربوط به عدم رستگاری مشرکان، کافران، ستمکاران و بدکاران و حال و فرجام آن‌ها؛
- ۴ مورد مربوط به دلجویی کردن از پیامبرانی مثل نوح و محمد(ص) که از اعمال قوم خود اندوهناک شده بودند؛

- ۲ مورد مربوط به اجر و پاداش صابران و پرهیزگاران؛

- ۶ مورد مربوط به وحدانیت و مهربانی و بخشندگی و توبه‌پذیری خداوند متعال؛

- ۱ مورد بیان شگفتی و زیبایی و معجزه‌ی قرآن کریم است.

با نگاهی دوباره به مواردی که ضمیر شأن پنداشته شده (۵۲ مورد) به این نتیجه می‌رسیم که این موارد، هفت دسته هستند که عبارت‌اند از: دسته‌ی اول: ضمیری که می‌تواند به اسمی ارجاع داده شود که قبلاً ذکر شده است. دسته‌ی دوم: ضمیری که می‌تواند به اسمی ارجاع داده شود که قبلاً ذکر نشده ولی مقدر است. دسته‌ی سوم: ضمیری که می‌تواند به مصدری ارجاع داده شود که از آیات قبلی استنباط می‌شود، همانطور که برخی دانشمندان بیان داشته‌اند. دسته‌ی چهارم: ضمیری که کاربردی همچون اسم اشاره دارد. دسته‌ی پنجم: ضمیری که به اسمی برمی‌گردد که در شأن نزول ذکر شده است. دسته‌ی ششم: ضمیری که به اسمی برمی‌گردد که در ادامه‌ی آیه ذکر شده است. دسته‌ی هفتم: ضمیری که فقط یک وجه دارند و

آن شأنیت آنهاست و شأن بودن آنها مورد اتفاق دانشمندان است و به نظر نگارنده، فقط همین دسته، ضمایر شأن و قصه‌ی قرآن هستند.

منابع

الف) منابع عربی

*- القرآن الکریم

۱. الألوسی، محمود (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲. استرآبادی، رضی الدین (۱۴۱۹ق)، شرح کافیہ ابن حاجب، تقدم: امیل بدیع یعقوب، بیروت دارالکتب العلمیه.
۳. ابن الانباري، ابوالبرکات (۲۰۰۲م)، الانصاف فی مسائل الخلاف بین البصرين والکوفيين، قاهره، مکتبه الخانجي.
۴. ابن جزى غرناطی، محمدین احمد (۱۴۱۶ق)، کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، تحقیق: خالدی، بیروت، دارالأرقم.
۵. ابن عادل الدمشقی الحنبلی، ابوحفص عمر بن علی (۱۴۰۱ق)، اللباب فی علوم الکتاب، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۶. ابن عاشور، محمد بن طاهر (دون تاریخ)، التحریر والتنویر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۷. ابن عطیه، عبدالحق بن غالب (۱۴۲۲ق)، المحرر الوجیز، تحقیق: عبدالسلام، الطبعة الأولى، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۸. ابن هشام، ابو محمد (۱۴۱۰ق)، مغنی اللیب عن کتب الاعراب، الطبعة الثالثة، قم، مکتبه سیدالشهدا.
۹. ابو حیان الاندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، البحر المحیط، تحقیق، صدقی محمد جمیل، بیروت، دارالفکر.
۱۰. ابوالسعود العمادی، محمد (دون تاریخ)، ارشاد العقل السلیم إلی المزایا القرآن الکریم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ق)، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۲. البیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق)، تفسیر البیضاوی، تحقیق: المرعشی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۳. ثعالی، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۸ق)، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۴. الحسینی الشیرازی، سید محمد (۱۴۲۳ق)، تبیین القرآن، الطبعة الثانية، بیروت، دارالعلوم.
۱۵. الدریش، محیی الدین (۱۴۱۵ق)، اعراب القرآن و بیانہ، الطبعة الرابعة، سوریه، دارالارشاد.

۱۶. الدعاس، احمد عبيد و احمد محمد حميدان (۱۴۲۵ق)، اعراب القرآن الكريم، دمشق، دارالميز و دارالفارابي.
۱۷. رازي، ابوالفتوح (۱۴۰۸ ق)، روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، بنياد پژوهش هاي اسلامي آستان قدس.
۱۸. زمخشري، ابوالقاسم (۱۴۰۷ق)، الكشف عن حقائق غوامض القرآن، الطبعة الثالثة، بيروت، دارالكتاب العربي.
۱۹. سبزواري نجفي، محمد بن حبيب الله (۱۴۰۶ق)، الجديد في تفسير القرآن المجيد، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۲۰. سيوطي، جلال الدين (دون تاريخ)، همع الهوامع في شرح جمع الجوامع، تحقيق: هنداي، مصر، مكتبة التوفيقية.
۲۱. _____ و جلال الدين محلي (۱۴۱۶ق)، تفسير الجلالين، الطبعة الاولى، بيروت، موسسه النور للمطبوعات.
۲۲. شبر، سيدعبدالله (۱۴۰۶ق)، الجديد في تفسير القرآن المجيد، الطبعة الاولى، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۲۳. الشرتوني، رشيد، مبادي العربية، الطبعة الخامسة، انتشارات اساطير، ۱۳۷۷ش.
۲۴. شوكتاني، محمد بن علي (۱۴۱۴ ق)، فتح القدير الجامع بين فني الروايه و الدرايه من علم التفسير، بيروت، دارالكلم.
۲۵. شبرو، خالدية البياع (۲۰۰۴م)، المعجم المفصل في الاعراب، الطبعة الثالثة، دون مكان، دار و مكتبة الهلال.
۲۶. الصافي، محمود بن عبدالرحيم (۱۴۱۸ق)، الجدول في اعراب القرآن، الطبعة الرابعة، بيروت، دارالرشيد موسسه الايمان.
۲۷. صيرة، محمدحسين (۲۰۰۱م)، مرجع الضمير في القرآن الكريم، قاهره، دارغريب.
۲۸. طباطبائي، محمدحسين (۱۴۱۷ق)، الميزان في تفسير القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامي حوزه علميه قم.
۲۹. طبرسي، فضل بن حسن (۱۳۷۷ش)، تفسير جوامع الجامع، تهران، منشورات دانشگاه تهران و حوزه علميه قم.
۳۰. _____ (۱۳۷۲ش)، مجمع البيان في تفسير القرآن، الطبعة الثالثة، تهران، انتشارات ناصرخسرو.
۳۱. طبري، ابوجعفر محمد بن جرير (۱۴۱۲ق)، جامع البيان في تفسير القرآن، الطبعة الاولى، بيروت، دارالمعرفه.
۳۲. طنطاوي، سيدمحمد (دون تاريخ)، التفسير الوسيط للقرآن الكريم، دون مكان.
۳۳. طوسي، محمد بن حسن (دون تاريخ)، التبيان في تفسير القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربي.
۳۴. طيب، سيدعبدالحسين (۱۳۷۸ش)، اطيب البيان في تفسير القرآن، الطبعة الثانية، تهران، انتشارات اسلام.

۳۵. عکبری، ابوالبقاء عبدالله بن حسین، التبیان فی اعراب القرآن، الطبعة الاولى، رياض، بيت الافكار، دون تاريخ.
۳۶. فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد (۱۴۰۱ ق)، معاني القرآن، الطبعة الثالثة، بیروت، عالم الكتب.
۳۷. قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، الطبعة الاولى، تهران، انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۶۴ ش.
۳۸. قیسی، مکی بن ابی طالب (۱۳۶۲ ش)، مشکل اعراب القرآن، تحقیق: یاسین محمد السواس، منشورات نور.
۳۹. کاشانی، ملافتح الله (۱۳۲۳ ق)، زبدة التفاسیر، تحقیق: بنیاد معارف اسلامي، قم، بنیاد معارف اسلامي.
۴۰. گنابادي، سلطان محمد (۱۴۰۸ ق)، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
۴۱. مظہری، محمد ثناء الله (۱۴۱۲ ق)، التفسیر المظہری، تحقیق: غلام نبی تونسلی، پاکستان، مکتبة رشديّة.
۴۲. مغنیہ، محمد جواد، التفسیر المبین، قم، بنیاد بعثت، دون تاريخ.
۴۳. _____ (۱۴۲۴ ق)، تفسیر الکاشف، الطبعة الاولى، تهران، دارالکتب الاسلامیّة.
۴۴. نحاس، ابوجعفر احمد بن علی (۱۴۲۱ ق)، اعراب القرآن، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیہ.
۴۵. نجحواني، نعمت الله بن محمود (۱۹۹۹ م)، الفواتح الإلهیة و المفاتيح الغیبیة، الطبعة الاولى، مصر، دار رکابي للنشر.
۴۶. یعقوب، إميل بدیع (۱۳۷۹ ش)، موسوعة النحو والصرف والإعراب، الطبعة الاولى، تهران، استقلال.

ب) منابع فارسی

۴۷. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳ ش)، تفسیر اثنا عشری، چاپ اول، تهران، انتشارات میقات.
۴۸. ذهنی تهرانی، سید محمد جواد (۱۳۷۱ ش)، کلمات العلویہ، چاپ دوم، نشر حاذق.
۴۹. شریف لاهیجی، محمد بن علی (۱۳۷۳ ش)، تفسیر شریف لاهیجی، چاپ اول، تهران، دفتر نشر داد.
۵۰. قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۷ ش)، تفسیر احسن الحدیث، چاپ سوم، تهران، بنیاد بعثت.

دراسة ضمير الشأن و القصة في القرآن الكريم

محمد علی سلمانى مروت^{۱*}، مهديه جعفرى ندوشن^۲

۱- أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة يزد

۲- ماجستير في اللغة العربية و آدابها بجامعة يزد

salmani_m@yazd.ac.ir

ملخص

ضمير الشأن و القصة ضمير مفرد للغائب أو للغائبة يفسره الجملة التي تذكر بعده. يأتي هذا الضمير منفصلاً مرفوعاً أو متصلاً منصوباً أو مقدرًا. يقصد من ضمير الشأن: أن الشأن هو... و من ضمير القصة: أن القصة هي... و الفرق بينهما أن الأول للمذكر و الثاني للمؤنث. و قد سمي هذا الضمير، الضمير المجهول، ضمير الحديث و... و قد استعمل هذا الضمير في القرآن في مواضع عدة. استخدم ضمير الشأن و القصة في القرآن لتعظيم الأمر الذي يذكر و لتفخيمه. الجدير بالذكر أنه لم يتم حتى الآن دراسة خاصة حول ضمائر الشأن و القصة في القرآن و ما ذكر في هذا المصمّر متفرق في التفاسير و مصادر إعراب القرآن و المصادر النحوية. القصد من هذه الدراسة تبيين مواضع استعمال هذا الضمير في القرآن و ذكر آراء العلماء المسلمين فيها و مناقشة هذه الآراء و ذكر النتيجة و تبيين المواضيع التي استخدم ضمير الشأن و القصة لبيانها.

وقد استخدم هذا الضمير في ۵۲ موضعاً من القرآن على أساس آراء العلماء و قد اتفقوا في ۲۸ موضعاً و اختلفوا في ۲۴ موضعاً و هذا الإختلاف الموجود يلزم دراسة الموضوع بصورة خاصة حتى نخطو خطوة أخرى باتجاه معرفة الأسرار الأدبية لهذا الكتاب المقدس.

الكلمات الرئيسية: القرآن الكريم، ضمير الشأن، ضمير القصة، النحو.

A study on *Sha'n* pronoun and *Ghesseh* pronoun in the Holy Quran

M.A. Salmani Marvast^{1*}, M. Jafari Nodoushan²

1- Assistant Professor of Arabic Language and Literature in Yazd University, Iran

2- M.A. in Arabic Language and Literature, Grjuated in Yazd University, Iran

salmani_m@yazd.ac.ir

Abstract:

The pronouns of *Sha'n* and *Ghesseh* are a singular non-present pronoun, which are interpreted with their next sentences. The difference between the two is that the first one is used with male subjects and the latter with female subjects. There are other names to these pronouns such as *Hadith* pronoun, Passive pronoun, *Haa-al-Emaad*, etc. There are various examples of such structure in the Holy Quran. The purpose of the present study is to explain the instances of this structure in the Holy Quran along with the opinions of Islamic scholars in this regard. The study will also examine the opinions, draw a conclusion, and explain the cases in which the above pronoun, are used. The cases in which these pronouns are used in the Holy Quran are 52 among which 28 cases are agreed upon and the other 24 are controversial. This very controversy makes it essential to analyze each case specifically and pave the way for further understanding the Holy Quran. The structure is mainly used to value the subject. It is worth mentioning that a study like this has never been conducted before on the Holy Quran, and what is mentioned here is a compilation of what has been said in interpretations of the Holy Quran, *A'raab-al-Quran* sources, and syntactic sources.

Keywords: The Holy Quran, *Sha'n* pronoun, *Ghesseh* pronoun, Syntax